

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداءه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَأُمَّ أَجَبَانِكَ وَأَصْفِيَانِكَ الَّتِي
اِئْتَجَبْتَهَا وَفَضَّلْتَهَا وَاخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَكُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَحَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَالْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلِكِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُقَرِّبُهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَأَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحَنُّنِ وَالسَّلَامِ.

بیان دوم که برای استفاده از واژه تهلکه در جواب از استدلال به این روایات آمده به وقوف عند الشبهة داده می‌شود این هست که در این جا امر به وقوف تعلیل شده به این که إِنَّ الْوُقُوفَ فِي الشَّبَهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ. این یک مقدمه.

مقدمه ثانیه این است که هر وقت امری را، حکمی را معلل کردند به یک علتی طبعاً مقتضای قاعده این است که یعنی مع الغض از این حکم آن علت وجود داشته و آن علت باعث شده که حاکم این حکم را جعل بکند، پس این که می‌فرماید قف عند الشبهه فإنّ الوقوف فی الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات، قهراً مقتضای این کلام این است که شارع قبل از این که بفرماید قف عند الشبهه، دیده که در موارد شبهات حکمیه، وجوبیه أو تحریمیه عقاب وجود دارد، تهلکه وجود دارد و این داعی شده بر این که بیاید جعل وجوب احتیاط بکند، وجوب وقوف بکند.

مقدمه سوم این است که نتیجه این حرف چه می‌شود؟ نتیجه این حرف این می‌شود که پس مراد شارع از این شبهه شبهاتی است که قبل از این که بیاید بگوید قف آن جاها هلکت وجود دارد، آن چه شبهاتی است که قبل از این که بگوید قف هلکت وجود دارد؟ شبهات مقرون به علم اجمالی است، یا شبهات حکمیه قبل الفحص است. اما شبهات بدویه‌ای که فحص هم شده در آن، آن جا تهلکه‌ای وجود ندارد صرف نظر از قف این جا فعلاً، چرا؟ برای این که آن جا قاعده قبح عقاب بلایان جاری است، بیانی نیست، حکم واقعی معلوم نیست، حکم ظاهری هم که وجوب احتیاط باشد فرض این است که قبل از این گفتن نبوده که، پس بنابراین این روایات اصلاً شبهات حکمیه قبل الفحص را نمی‌گیرد و فقط مختص است به شبهاتی که قبل از این قف خودش منجز داشته إما بالعلم الاجمالی و إما به این که قبل الفحص بوده و وظیفه عبد این است که از تکالیف مولی بررسی بکند، فحص بکند به جوری که اگر تکلیف بود گردنگیر اوست و عقاب دارد. می‌شود برای آن جا.

إن قلت که این حرف درست است اما این جا ما یک مطلبی داریم و آن این است که

«قف عند الشبهة» یا «عند الشبهات» این اطلاق یک عموم دارد، اگر «قف عند الشبهة» باشد اطلاق دارد، «قف عند الشبهات» باشد جمع محلی بالف و لام است؛ عموم دارد. پس خود این موضوع به حسب ظاهر تمام شبهات را می‌گیرد، هم این‌هایی که شما گفتید یعنی مقرون به علم اجمالی و قبل الفحص و هم شبهات بدویه بعد الفحص را می‌گیرد، وجوبیه کانت أو تحریمیه. همه را می‌گیرد. آن وقت بعد از این که این همه را گرفت نتیجه آن مقدماتی که شما گفتید این است که ما إنا کشف می‌کنیم که پس معلوم می‌شود قبل از این قفی که الان این جا دارد شارع می‌گوید، قبل از این یک وجوب احتیاطی را جعل کرده بوده، حتی برای شبهات بدویه و براساس این که قبلاً جعل کرده بوده بنابراین شبهات بدویه هم مورد هلاکت و عقوبت بوده. حالا براساس این می‌آید به نحو عموم می‌گوید همه جا در شبهات احتیاط کن و توقف کن چون همه شبهات را می‌بیند که چه دارد؟ عقوبت دارد. آن دو تا که روشن است، این هم که قبلاً گفته بوده که احتیاط کن؛ احتط. پس إنا ما این را کشف می‌کنیم. از شمول اطلاقی و عمومی این روایات نسبت به شبهات بدویه و این که این علت است و باید قبلاً پس باشد این إنا باعث می‌شود که ما کشف کنیم پس چنین چیزی بوده ولو حالا به دست ما نرسیده ولی بوده.

جواب این إن قلت این است که آن که شما می‌گویید ما کشف می‌کنیم إنا بوده یعنی در واقع بوده و واصل نشده بوده یا می‌خواهید بگویید که واصل شده بوده. اگر می‌خواهید بگویید در واقع بوده و واصل نشده آن که به درد نمی‌خورد، برای خاطر این که چیزی که واصل نشده که بیان نیست. پس جلوی قاعده قبح عقاب بلایان را نمی‌گرفت. و اگر بخواهید بگویید واصل شده این هم خلاف وجدان است که ما غیر از این روایات فرض این است که دلیلی بر وجوب احتیاط نداریم و هم خلف فرض است. پس بنابراین اگر می‌گویید ما کشف می‌کنیم إنا که قبل از این قفی که این جا هست یک وجوب احتیاطی بوده می‌گویم آن وجوب احتیاط واصل بوده یا نبوده؟ اگر واصل نبوده که لاینفع، موجب عقاب نمی‌شده چرا؟ چون غیرواصل جلوی قاعده قبح عقاب بلایان را نمی‌گیرد. اگر می‌گویید واصل بوده خلاف وجدان است، خلف فرض است.

پس بنابراین تا این جا نتیجه چه می‌شود؟ این می‌شود که نه ما برای دخول شبهات بدویه در این روایات راهی نداریم.

إن قلت که تارة مولی می‌گوید يجب الوقوف عند الشبهة یا يجب الوقوف عند الشبهات، تارة این جور حرف می‌زند. تارة خطاب به شخص می‌کند می‌گوید قف عند الشبهة. اگر دومی باشد که مورد روایت ما هم مثل دومی است دیگه، دارد قف عند الشبهة. این قضیه می‌شود قضیه خارجیه، به شخص دارد خطاب می‌کند قف عند الشبهة. در قضایای خارجیه متکلم متکفل این است که شرایط موجود است یا موجود نیست. اگر شما به کسی می‌گویید که افعَل کذا، معلوم می‌شود این که قدرت دارد، می‌تواند، توانایی دارد احراز کرده دیگه. چون قضیه خارجیه است. اگر فرض کنید امام صادق(ع) یا امروز حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه و سلام الله علیه به کسی بفرمایند «اكتب الرسالة» رساله عملیه بده. همین دلیل بر این است که او را مجتهد می‌دانند و عادل می‌دانند دیگه معنا ندارد بگوید من شک دارم مجتهد هستم یا نه، وقتی شخص خاص اشاره کردند گفتند معلوم می‌شود احراز کردند دیگه که دارند به او دستور می‌دهند. اگر بگویند بله «يجب على المجتهد على الكفاية إن يكتب رسالة العلمية، آن قضیه حقیقیه است، این درست است بگوید من شک دارم که آیا من مجتهد هستم، نیستم، چیست. اما اگر به او گفتند اكتب این جا چون قضیه خارجیه است و خطاب به آن شخص است خود این دلالت می‌کند بر این که

این اجتهاد را دارد چون در قضیه خارجیہ متکلم خودش متکفل است. حالا این جا هم همین جور است، گفته قف عند الشبهة. وقتی گفت قف عند الشبهة معلوم می‌شود آن مخاطبین حضرت، آن مکلفینی که مخاطب حضرت بودند معلوم می‌شود آن‌ها قبل از این قبل قف برای آن‌ها عقاب بوده در این شبهات إما به این که قبلاً یک يجب الاحتیاطی، یک قفی صادر شده بوده برای آن‌ها حالا این دو مرتبه دارد گفته می‌شود و یا این که اگر قف گفته نشده بود، این حرف‌ها زده نشده بوده چون آن‌ها معاصر امام بودند، حفظ برای آن‌ها امکان داشته پس بنابراین به همین که شبهه حکمیہ‌ای بوده که در زمانی بوده که فحص امکان دارد چه می‌شده؟ منجز می‌شده احکام واقعیہ. پس این چون به شکل قف عند الشبهة هست یا «إِنَّ الوقوف عند الشبهات خيرٌ من الاقتحام في الهلكات» برای ما کشف می‌کند که وظیفه مخاطبین به کلام امام به احراز امام إما به آن وجه اول و إما به آن وجه ثانی، دلالت می‌کند به این که شبهات حکمیہ در آن فروض وجوب احتیاط دارد، پس احکامی اگر در آن شبهات باشد منجز است. احکام واقعیہ‌ای اگر باشد منجز است و چون بین ما و آن مخاطبین در احکام اشتراک هست پس ما کشف می‌کنیم که در شبهات حکمیہ ولو بدویہ و بعد الفحص اگر حکمی در واقع باشد بر ما هم منجز است چون فرقی بین ما و آن‌ها نیست. اگر احکام واقعیہ بر آن‌ها منجز است بر ما هم چیست؟ منجز است. پس با این شکل و با این بیان می‌توانیم بگوییم که از این شبهه و این اشکال که از رهگذر واژه هلکت می‌خواست استفاده بشود تخلص می‌جوییم. اشکال قوی است ولی راه حل هم دارد، راه حلش این است که ...

س: شرایط ما و آن‌ها یکسان بوده چون قاعده اشتراک می‌گوید در فرض تساوی و یکسان بودن شرایط....

ج: در احکام واقعی که شرایطمان یکسان است.

س: امکان تحصیل علم برای آن‌ها بوده

ج: می‌دانم. ولی حکم واقعی که مقید به علم نیست.

س: تنجزش ...

ج: پس بنابراین در شبهات برای آن‌ها چیست؟ معلوم می‌شود در شبهات حکمیہ بر آن‌ها چیست؟ حکمیہ بدویہ، نه مقرونه به علم اجمالی. معلوم می‌شود برای آن‌ها منجز است.

س: ...

ج: حالا ببینیم، این فعلاً این هست.

س: عدم بیان وجدانی است وقتی بنا است خود این قف کشف بکند خود این بیان می‌شود دیگه، چون ما کاشف داریم. فرض این بود دیگه، شبهات اطلاق داریم کشف می‌کنیم این ایجاب احتیاط کرده، خود این بیان است دیگه.

ج: چه بیان است؟

س: خود همین ... به خاطر اطلاق شبهات معلوم می‌شود که شارع ایجاب احتیاط کرده در رتبه قبل.

ج: و به خاطر تعلیل باید... تعلیل قرینه شد که نمی‌تواند شبهات بدویه را بگیرد، آن جور می‌گفت دیگه. چطور قرینه می‌شود؟ چون تعلیل می‌گوید باید قبل از این که من بگویم قف منجز داشته باشیم چون آن علت گفتن من است و چون در شبهات بدویه قبل از این

س: ...

ج: پس باید کشف کنیم. کشف هم که گفتیم می‌خواهید کشف از چه بکنید؟ کشف بکنید از این که به خود من گفته قف یا احتط؟ که خلاف وجدان است، کشف می‌خواهی بکنی که در واقع بوده ولی به من نرسیده، آن که نافع نیست. این اشکال بود. پس کشف نمی‌توانیم بکنیم إیّاً.

س: کشف می‌کنیم که به معاصرین گفته.

ج: کشف می‌کنیم که إیّاً به ما ربطی ندارد که این کشف إیّی محقق نمی‌شود. این إن قلت دارد می‌گوید چی؟ این إن قلت دارد می‌گوید درسته برای ما کشف إیّی نمی‌کند ولی این خطاب چون قف است نه یجب الوقوف عند الشبهة تا قضیه حقیقه باشد. «قف عند الشبهة» است. خطاب کرده به مخاطب خاص فرموده قف عند الشبهة. وقتی به آن گفت قف عند الشبهة پس معلوم می‌شود خود متکلم علیه السلام چه کار کرده؟ احراز کرده که قبل از این که من بگویم قف، برای این منجز وجود دارد. به چه نحو منجز وجود دارد یا به این که قبلاً گفتند برای آن‌ها یا به این که اگر هم این احتط و این‌ها به دستش نرسیده این فحص برای او ممکن بوده باید می‌رفت فحص می‌کرد. همان احتط که به دستش نرسیده منجزش هست. چرا؟ چون می‌توانست فحص کند و به دستش بیاورد. اگر از این احتط هم صرف‌نظر کنیم آن حکم واقعی چون زمان حضور بوده می‌توانسته برود بفهمد. پس ما کشف می‌کنیم که به یکی از دو نحو برای منجز بوده، برای احکام مشتبه منجز بوده. یا به این که یک احتطی قبلاً گفته شده بوده حالا آن احتط چه واصل به او شده باشد چه واصل به او نشده باشد. واصل شده باشد که روشن است، واصل هم نشده باشد می‌توانسته برود فحص کند به دستش بیاورد چون همان طور که حکم واقعی اگر در معرض وصول بود منجز می‌شود حکم ظاهری هم اگر در معرض وصول باشد چیست؟ آن هم منجز واقعی می‌شود. اگر مجتهد نرود فحص کند و احکام ظاهریه را به دست نیاورد، فحص درست نکند معذور نیست. چون در معرض وصول بوده. و یا به این که اگر هم نگفتند احتط، ولی باز این منجز نسبت به حکم واقعی داشته چرا؟ برای این که باز زمان حضور بوده می‌توانسته بیاید از اما بپرسد، الان خدمت اما نشسته بود دیگه، دارد می‌گوید قف، می‌توانست بپرسد یا قبلاً بیاید بپرسد. پس منجز داشته. بنابراین از این بیان ما کشف می‌کنیم که آن احکام واقعی در شبهات حکمیه برای آن مخاطبین و معاصرین چه داشته؟ تنجز داشته. وقتی برای آن‌ها تنجز داشت قهراً برای ما به حکم قاعده اشتراک احکام تنجز پیدا می‌کند.

جوابی که از این سخن داده می‌شود این است که اولاً ظاهر خطابات وارده در احکام یعنی خطابات احکامیه ولو به نحو خطاب به شخص گفته بشود ظاهر این‌ها این است که این‌ها قضایای حقیقه هستند، دون خطابات شخصی. یک وقت مثلاً امام علیه السلام به یک کسی به عنوان وکالت می‌فرمایند برو فلان جا فلان کار را بکن، این‌ها خطابات شخصی است، احکام الهیه نیست. این‌ها بله، این‌ها ظاهرش این است که این‌ها قضایا حقیقه است. یک مأموریتی به کسی می‌دهند، چه می‌کنند، این‌ها هم قضایای حقیقه

است.

س: ...

ج: ببخشید خارجیه است.

اما اگر می‌آید می‌پرسد من فلان طور شدم، می‌گویند اعد صلاتک، درسته به این دارد می‌فرماید اعد صلاتک یعنی اعد أنت صلاتک اما این روشن است که یعنی یجب در این مورد اعادة الصلاة. فلذا ما به قاعده اشتراک لازم نیست تمسک کنیم. خود این ظهور دارد در این که... منتها ادبیاتی که ائمه علیهم السلام به کار می‌بردند این جور نبوده که همیشه قضایای حقیقه را به شکل قضایایی که مخاطب خاصی در آن اعمال نشود بیان بفرماید. به نحو خیلی جاها بود. پس بنابراین اولاً این قضیه خارجیه نیست که تا شما بگویید اما متکفل چه شدند؟ متکفل بودند که این شرایط در این‌ها هست. اما کأنّ به ایشان دارند می‌فرمایند یجب الوقوف عند الشبهات، چرا؟ چون الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام فی الهلکات» پس همان آدمی هم که مخاطب بوده و معاصر بوده عین ما می‌شود حالش و نمی‌تواند بگوید این کلام امام شامل شبهات حکمیه بدویه می‌شود.

س: همین احتمال را بدهیم که این خطاب به آن‌ها واصل شده، این احتط به آن‌ها واصل شده...

ج: حالا می‌گوییم، این هم جواب دارد.

پس بنابراین... و ثانیاً اگر واقعاً این قضیه خارجیه هست به درد ما نمی‌خورد، یعنی امام احراز کردند تنجز آن حکم واقعی را که اگر باشد چون آن‌ها فحص برای آن‌ها ممکن نیست. اما آیا اگر کسی فحص برای او ممکن نباشد یا اگر فحص کرده به دلیل نرسیده این جا هم آن حکم واقعی اگر باشد منجز می‌شود؟ ما تنجز آن را می‌خواهیم نه اصل وجود حکم ولو غیرمنجز، این را که اثبات نمی‌کند که، قاعده اشتراک که نمی‌گوید اگر چیزی برای یک کسی منجز بود، حکمی برای یک کسی منجز بود چون شرایط تنجز برای او وجود دارد برای تو هم که شرایط تنجز برای تو وجود ندارد منجز نباشد. پس آن‌ها منجز داشتند چرا؟ برای این که یا وجوب احتیاط و امثال این‌ها جعل شده بوده برای آن‌ها یا لاقلاً برای این که شبهات حکمیه‌ای بوده که امکان فحص در آن هست، منجز عقلی وجود داشته.

إن قلت که بله قبول، می‌گوییم این قضیه حقیقه است نه خارجیه. قضیه قضیه حقیقه است اما این قضیه حقیقه آیا شامل آن مخاطبین عصر ائمه علیهم السلام می‌شده یا نمی‌شده؟ لعل آن‌ها هم به قول ایشان احتمال می‌دهیم که آن‌ها قبلاً یک احتط یک قف، یک چیزی به آن‌ها گفته شده بود. چون احتمال می‌دهیم پس بنابراین آن‌ها را شامل می‌شود. وقتی آن‌ها را شامل شد پس احکام در موارد شبهه می‌رود منجز بنابراین برای ما هم به قاعده اشتراک می‌شود منجز.

این حرف هم حرفی است که مرحوم آقا ضیاء قدس سره در ضمن کلماتش جواب داده. فرموده که این تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است، شاید این جوری بوده ما که نمی‌دانیم، شاید که کار را حل نمی‌کند که.

س: ...

ج: ما این قدر کشف‌مان قوی نیست که کشف شما قوی است. آخر چه جور کشف می‌کنیم؟ بعد از این که نمی‌دانیم شرایط در آن‌ها بوده است یا نبوده. اگر قفی برای آن‌ها قبلاً بوده بله، اما اگر آن‌ها هم حال‌شان کَ حالنا بوده، اگر آن‌ها هم حال‌شان ک حالنا بوده چه جور مشمول این خطاب هستند به شبهات بدویه، نسبت به شبهات بدویه چه جور حال آن‌ها مثل حال ما بوده است، ما نمی‌دانیم. پس بنابراین اگر بخواهید بگویید قف حتماً شامل مخاطبین زمان پیامبر می‌شده یا زمان ائمه علیهم السلام و صلی الله علیه و آله و سلم می‌شده است این را بخواهید بگویید، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است، چه می‌دانیم.

س: علم به فقدان در مورد ما مانع بود، در مورد آن‌ها چون علم نیست مانع نیست، بحث مانعیت است، یعنی مانعیت تمسک به عام در شبهه مصداقیه نبود، مانع بود. برای ما مانع هست برای آن‌ها مانع نیست.

ج: نه. به کسی می‌شود گفت...

س: چون قرار شد اطلاق داشته باشد...

ج: بله اطلاق ظاهری ولی با این قرینه می‌گوییم ندارد.

س: ... مانع وقتی نباشد همین عدم.../ کفایت می‌کند.

ج: نه. حرف این شد که شبهه‌ای که پس... چون تعلیل است پس می‌شود شبهه‌ای که قبل از این که این قف بیاید منجزی باید در آن باشد چون تعلیل کرده به عقاب. یعنی من براساس این که دارم می‌بینم عقاب است دارم به شما می‌گویم. پس قبل از این که این را بگوید باید عقاب باشد، آیا در مورد آن‌ها بوده یا نبوده تا این خطاب شامل‌شان بشود؟ همین جور که ما می‌گوییم در مورد ما.. قبل از این ما قفی نداریم، احتطی نداریم، چیزی نداریم، ما قاعده قبح عقاب بلایان داریم.

س: پس در مورد ما چون قفی نرسیده، قفی هم که نرسیده باشد نمی‌تواند تنجز ایجاد بکند...

ج: ما یقین داریم خطاب شامل ما نمی‌شود. ما یقین به چه داریم؟ به این داریم که این شرایط توجه خطاب در مورد ما نیست. در مورد آن‌ها یقین نداریم که نیست، ولی یقین هم نداریم که شرایط بوده. چون یقین نداریم شرایط بوده نمی‌توانیم بگوییم خطاب نسبت به شبهات حکمیه هم شامل آن‌ها هم می‌شود. بنابراین این اشکال آقا ضیاء اشکال درستی است. ما نمی‌توانیم این حرف را بزنیم بگوییم که شامل آن‌ها هم می‌شده است.

فتحصل الی هنا که پس این قف عند الشبهة فإن الوقوف عند الشبهات خير من الاقتحام فی الهلکات به خاطر این هلکه که معنای هلکه حالا بنابر فرض این داریم صحبت می‌کنیم معنای هلکه چیست؟ عقاب است. این نمی‌تواند شبهات حکمیه بعد الفحص را شامل بشود. این حاصل بیان.

و حاصل الجواب از این بیان این است که این مطلب که گفته می‌شود اگر یک حکمی معلل شد معلوم می‌شود قبل از این باید آن علت مع الفراغ از این آن علت باشد، این مطلب تمام نیست. خود این مقدمه تمام نیست که قبل از این باید در تمام موارد این

مطلب تمام نیست بلکه اگر با نفس همین خطاب تهلکه ایجاد بشود با نفس همین خطاب این جا هم کفایت می‌کند، اشکالی ندارد. مثلاً مثال می‌خواهم بزنم، اگر مولی بگوید صلّ با همین گفتن صلّ صلات مصلحت‌دار می‌شود. فرض کنید. مگر شما نمی‌گویید جعل حکم چه؟ جعل حکم نمی‌شود الا به این که مصلحتی باشد پس در رتبه بعد است. باید قبل از این که شما بگویید صلّ مصلحت داشته باشد تا بتوانی بگویی صلّ. این یک کلامی است که آدم قبول می‌کند، اما آیا زماناً باید مقدم باشد، یا به نفس خود صلّ هم مصلحت‌دار می‌شود مولی می‌تواند بگوید صلّ. اگر به نفس صلّ هم مصلحت‌دار می‌شود که اشکال ندارد. بگوید صلّ لَأَنَّ الصَّلَاةَ تَنْتَهِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ. چون با همین صلّ من یک چیزی شد که تنهی عن الفحشاء و المنکر است، این اشکالی ندارد.

حالا در مانحن فيه شارع می‌گوید «فإنَّ الوقوف في الشبهات خيرٌ من الاقتحام في الهلكة» چون با همین گفتن من که دارم می‌گویم قف عند الشبهة، چه می‌شود؟ با همین گفتن من دارد منجز برای واقع درست می‌شود و آن واقع منجز می‌شود و هلکت درست می‌شود. فلذا می‌بینیم که در ادبیات بیانی شارع خیلی از احکام را با چه بیان کرده، با همین که ابتدائاً گفته عقاب دارد. می‌گوید اگر کسی.... مثلاً روایت است که اگر کسی یک موی سرش را... خانمی یک موی سرش را بیرون بگذارد چگونه در جهنم آویخته می‌شود، قبلاً هم نگفته. با همین می‌خواهد بگوید چی؟ می‌گوید آقا این چه حرفی است که شما می‌زنید که آویخته می‌شود، ما که نمی‌دانستیم. می‌گوید با همین دلیل می‌دانید دیگه. لازم نیست قبلاً من بگویم «استر شعرک» تا بعد حالا بیایم بگویم این جور. با همین دارم چه کار می‌کنم؟ با یک تیر دو تا نشان می‌زنم، هم می‌گویم یعنی این واجب است، هم جزای آن این است که اگر نکردی. پس بنابراین این مطلب که مسلّم گرفته شده در عده‌ای از کلمات منهم صاحب کفایه قدس سره و بزرگان دیگر که فرمودند، این چون تعلیل است باید قبل باشد و دیگه براساس این این چیزها را هم مرتب می‌شود این مطلبی است که خودش محل کلام است و مطلب مقبولی نیست برای خاطر این که با نفس این کلام می‌شود بیان کرد و این که منجز وجود دارد و قبلیت زمانی لازم ندارد. بله قبلیت رتبی وجود دارد و قبلیت رتبی که با معلومش می‌تواند مع زمانی باشد، مثل علت و معلول. علت تامه با معلولش معیت زمانیه دارند ولو این که علت تامه قبلیت داشته باشد. این راجع به این بیان و ما يتعلق به.

س: یعنی استدلال اخباریون تا حالا درست شد دیگه؟

ج: بله. تا حالا درست شد الا این اشکال دیروز که قبول داشتیم اشکال دیروز را. تا حالا درست شد.

عرض می‌کنیم به که این بحث تمام شد حالا مرحوم آقای آخوند قدس سره این حرف‌هایی که زدیم یک بخشی از آن، بعضی از چیزهای آن نه همه‌اش در کفایه هم وجود دارد اما این بیان کفایه نبود، یک بیان خودشان بود، یک بیان جدیدی برای خودش.

مرحوم آقای آخوند و قبل از ایشان مرحوم شیخ اعظم و بسیاری از بزرگان دیگر این‌ها به واسطه... نظیر این بیان، نه عین این بیان خواستند بگویند این روایات قف عند الشبهة حکم آن ارشادی است، ما این را نگفتیم، ما نگفتیم از آن ارشاد استفاده می‌شود، ما کاری به این جهت نداشتیم، ما وجوب احتیاط را داریم می‌گوییم، حالا این وجوب احتیاط چه در ماهیت آن وارد نشدیم. آن بزرگان خواستند این جا از این رهگذر تهلکه بگویند پس وجوب احتیاط وجوب ارشادی. وجوب که ارشادی شد تابع مرشد الیه است، این یک بیانی

است، بیان آخری است، توضیح می‌خواهد که ان شاء الله این را می‌گذاریم برای روز شنبه. من عرض می‌کنم که من نمی‌دانستم جناب آقای مظاهری فرزند والا مقام مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای مظاهری معرف در اصفهان هستند، دیروز که این دعوتنامه ختم را دادند این را توجه شدم. من تسلیت خدمت شما عرض می‌کنم و برای آن بزرگوار که مراجع بزرگ تجلیل فراوانی از ایشان کردند و شخصیت بارز و اثرگذاری در تبلیغ اسلام بود ان شاء الله با اولیاء خدا محشور بشوند یک سوره فاتحه و یک صلوات را به روح مطهر ایشان اهداء می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.